

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مطلب مرحوم شیخ و دلیلی که آوردند راجع به مسئله تدبیر عقل مستقل و استناد این افاعیل به یک عقل مدیر و مدبر، این مسئله، مطلب قابل توجهی است. و عرض شد که اشکالی که مرحوم علامه در این جا فرمودند بر این که بالاخره این اختلافات باید یک منشأ مادی داشته باشد، زیرا استناد ارتباط بین آن عقل مدیر و مدبر با انواع و با آن مصادیق نوعیه تحت طبیعت خود، این به یک منوال و به یک شکل خواهد بود، زیرا آن حقیقت طبیعی و نوعیه، قابل تشکیک نیست در این جا عرض شد که این مطلب به نظر غیر موجه می نماید، زیرا آن عقلی که خود مدیر و مدبر و منجز مصادیق نوعیه هست، همان عقل کیفیت خصوصیت آن مصادیق را که در تحت این حقیقت نوعیه هستند، خود او تدبیر می کند و دیگر نیازی به تخصیص نیست، مضافاً که همین اشکال را در خود تخصیص هم ما انجام دادیم، گفتیم که خود مخصص ها هم باید در تحت یک عقل مستقل باشند و هلم جرأ ویتسلسل.

زیرا خود اختلاف در تخصص ها، خود آن اختلافشان آن هم باز خودش برگشتش به اختلاف در آن حقیقت، آن طبیعت نوعیه است، زیرا خود مخصص ها هم دارای طبیعت نوعیه هستند، هزاران مخصص وجود دارد تا این که یک مثال خارجی این صورت خارجی پیدا بکند و همان ها همه با همدیگر اختلاف دارند.

این مسئله به نظر می رسد که ناشی از یک برداشتی است که قبلاً ما در این مورد صحبت کردیم، و آن این که در کیفیت استناد حقائق خارجی - به خصوص این قضیه خیلی در مصادیق مادی در عالم ملک و شهادت محسوس و مشخص است - به حقائق عالم ربوبی که عوالم مجرد و عوالم غیبی است یک اختلاف در توجیهی قبلاً عرض شد، با آنچه را که مرحوم علامه رحمة الله علیه ایشان ذکر می کنند. اگر یادتان باشد در باب کیفیت معجزات انبیاء و اولوالعزم، البته اولوالعزم نه منظور انبیا و مرسلین هستند، بلکه هر کسی که دارای عزم و دارای مرتبه عزم یعنی انشاء باشد، مرتبه اراده را عزم می گویند، عزیمت یعنی انشاء، عزائم یعنی آنچه را که جنبه تاثیر دارند و جنبه انشائی دارد.

می خواهم بگویم این ها همه به هم مربوط هست، این مباحث با همدیگر ارتباط دارد، این ها را اگر ما در این جا دقت کنیم در آن مسائل هم ما می توانیم به نکته هائی برسیم.

مرحوم علامه در باب اعجاز وقتی که اشکال به خرق عادت در مرتبه علیت را ایشان مطرح

می‌کنند که نظام عالم براساس قاعده علیت است، هر چیزی که در عالم تحقق پیدا می‌کند حالا چه مادیین، چه غیر مادیین تفاوت نمی‌کند، براساس حقیقت علیت است و حقیقت علیت در همه عوالم ربوبی و ماده و شهادت حاکم و ساری و جاری است، بدون هیچ‌گونه استثنائی، اصلاً استثناء معنا ندارد، گُتره و صُدْفه و تصادف و طُفره در عالم محال است و هر معلولی زائیده علت است و هر چیزی که ظهور خارجی پیدا بکند، بر آن عنوان معلولیت صادق است، هر چیزی که جنبه خارجی پیدا بکند، چه از مجردات و چه از مادیات، هر چیزی و هر معلولی لازمه‌اش علت است، بدون علت معنا ندارد که معلول تحقق خارجی پیدا کند.

بنابراین این قضیه نقض می‌شود، البته يك نقض ابتدائی، به مسئله اعجاز انبیاء، حضرت موسی که آن عصا که چوب است را تبدیل به اژدها که حیوان است می‌کند، خب این قاعده علیت در این جا نقص پیدا می‌کند، اگر بخواهد این چوب تبدیل به يك حیوان بشود سالیان سال لازم دارد تا این که مراتبی را طی کند، مسائلی را طی کند، از این انواع طبیعی و طبعیه عبور کند، از جمادی به نباتی و از نباتی به حیوان و همین‌طور تا این که پس از گذشت سال‌های سال بلکه این تبدیل به **يك حَيَّةٌ تَسْعَى** بشود، ... **فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى** طه، ۲۰ نایستاده بود، تسعی، راه می‌رفت.

بله؟ همین‌طور بلند می‌شد راه می‌رفت و اوّل خود حضرت موسی را ترساند، گفتش که ... **لَا تَخَفْ** ... طه، ۲۱ وقتی که عصا را انداخت و خودش ترسید و این ترسش هم خودش حکایت از يك مرتبه نقصان است که آن جنبه ارادی را در مرتبه ابتداء دیده بود نه در مرتبه بقاء، اگر در مرتبه استمرار آن جنبه ارادی را مشاهده می‌کرد دیگر کسی که از فعل خودش نمی‌ترسد، کسی از فعل خودش خائف که نیست، منتهی چون این جنبه بقاء خودش را فقط در جنبه حدوث مشاهده کرده بود، فرار کرد و رفت!، خدا گفت کجا درمی‌روی بابا آبروی ما را بردی، الان می‌روی پیش فرعون می‌گویی این که مار درست می‌کند اوّل خودش از قصر می‌زند بیرون! که نکند این مار بیاید خلاصه سراغش، بایست بابا، بایست بابا، همه چیز دست خودت است، بیا بگیرش و گرفت دید دوباره همان عصا شد.

یک دفعه من در استانبول بودم، آن‌جا موزه‌ای هست - خیلی وقت پیش - بعد ما رفته بودیم آنجا یک جایی بود مخصوص یک چیزهایی، حالا راست و دروغش را ما نمی‌دانیم، عمامه حضرت یوسف آنجا بود، شمشیر زبیر، حال شاید به قدمتش می‌خورد ولی یک چیز نتراشیده نخراشیده‌ای بود

که به قیافه زبیر هم می خورد! یا مثلاً شمشیر عثمان، یک شمشیر قوزی، این قدری [کوچک] معلوم نبود چاقو بود، چاقو میوه خوری بود یا شمشیر یا قمه بود.

چیزهایی بود، از جمله عصای حضرت موسی، واللّه آن چیزی که ما دیدیم يك چیز اینقدری کج و کوله بود و بهش نمی خورد اژدها بشود، این که دارد **فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى** آخر این [اژدها] کجایش به این چوب اینقدری می خورد، با آن فقط می توانست که پشه را دور کند، به ... **أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي** ... طه، ۱۸ می خورد ولی به ... **فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى** طه، ۲۰ نمی خورد، حالا علی کل حال، خب دیگر يك مزاحی هم بکنیم. بله چیزهایی بود که نمی دانم، مثلاً لباس امام حسین در روز عاشورا و خیلی چیزها بود، اجازه عکس هم نمی دادند، همین طور رد می شدیم، لباس و جبه حضرت زهراء و لباسهای دیگران مثل ام المؤمنین و از این جور مطالب.

خلاصه یک همچین چیزی بود، عمامه یوسف و بعد این عصای موسی، الله العالم، چه می دانیم که اگر قرار به اعجاز است همین چوب این قدری نی قلیان هم تبدیل به حیه تَسْعَى می شود، حالا البته راجع به این مسئله هم خب ما حرف داریم، توجه کردید؟

خب این راهی را باید طی کند، سالیان سال باید راه طی کند، تا بعد تبدیل به آن بشود، مرحوم علامه در این جا یک جوابی دارند ایشان می فرمایند که نه مسئله علیت در این جا خرق نشده، بلکه علیت به جای خودش است مسئله این است که این فاصله زمانی برداشته می شود، یعنی آن اراده ولی می آید همین سلسله علیت را در عالم طبع ایجاد می کند، آن چوب را تبدیل به نبات می کند، نبات را تبدیل به حیوان می کند، حیوان را نمی دانم چه کار می کند تا می رسد به این جا، زمان را در این جا برمی دارد. ولی اصل آن مراتب علیت و معلولیت این به حال خودش همین طور باقی است، یک دفعه نگاه می کنی شما در عرض یک ثانیه می بینید شد حیه تَسْعَى اما این در عرض یک ثانیه چه ها بر سرش رفته که دیگر خبر نداری!

مثل این که اگر یک قضیه ای اتفاق بیفتد، بعد فیلمبرداری کنند و بعد حالا بگویند چه شده، این فیلم را دوباره می گذارند از عقب بیاید و سرعتش را هم کم می کنند و این یواش یواش مشهود بر این است که فرض کنید که در این دعوائی که اتفاق افتاده، مثلاً مقصر کی بوده، کی زده، کی خورده و فلان، این هم همین طور، اگر یک شخصی بیاید بنابر مبنای مرحوم علامه این فیلم را باز کند، این دوران را خواهد دید، این زمانهایی که بر این عصا **وَ مَا تَلْكَ بِبِمِينِكَ يَا مُوسَى** طه، ۱۷ را خواهد دید، که این

مَا تَلِكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى تَبْدِيلَ مِی شُود بَه چَه وَ چَه وَ سِرَانجَام بَه اَیْن حَیَۃٌ تَسْعَى مِی رَسَد، بَه اَیْن کِیْفِیْت، پَس بِنَابَر اَیْن اَیْن جَا خَرَق تَحَقُّق پِیْدَا نَکَرْدَه وَ قَاعَدَه عَلِیْت هَم دَر اَیْن جَا نَقْض نَشْدَه اَسْت.^۱

اَیْن مَطْلَبِی کَه اَیْشَان نَقْل مِی کَنْنَد، دَر اَنجَا عَرَض بَنْدَه اَیْن بُوْد کَه اَوَّلًا اَیْن مَطْلَبِی رَا کَه شَمَا بَه اَیْن کِیْفِیْت بِیَان مِی کَنْیْد اَیْن خُودَش دَلِیْل مِی خُوَاهَد، بَه چَه دَلِیْلِی اَیْن اَعْجَاز پِیْغَمْبِر رَا شَمَا بَه اَیْن گُونَه تُوْجِیَه مِی کَنْیْد؟ اَیْن یَک مَسْئَلَه، مَسْئَلَه خَارْجِی اَسْت، دَر مَسْئَلَه خَارْجِی کَه اَنسَان نَمِی تُوَانَد تُوْجِیَه کَنْد، یَعْنِی یَک مَسْئَلَه اَعْتَبَارِی نِیْسْت کَه شَمَا بَنخُوَاهِیْد اَیْن جُورِی اَعْتَبَار کَنْیْد یَا اَیْن قَسْم اَعْتَبَار بَکَنْیْد، یَک قَضِیَه اَی اَسْت کَه دَر خَارْج اِتْفَاق اِفْتَادَه، اَیْن قَضِیَه هَم بَه اِرَادَه شَخْص صَاحِب عَزِیْمَت بُوْدَه، صَاحِب اِرَادَه بُوْدَه، اَیَا شَمَا دَر دَل اَن صَاحِب عَزِیْمَت بُوْدِیْد کَه اَو چَه کَرْدَه؟ وَ قَتِی کَه نَبُوْدِیْد اَز کَجَا تُوْجِیَه مِی کَنْیْد؟ بَالَاخِرَه تُوْجِیَه دَلِیْل مِی خُوَاهَد، فَرَض کَنْیْد کَه یَک کِتَابِی اَز یَک جَا رَفْتَه یَک جَای دِیْگَر، بَسِیَار خَب اَیْن کِتَاب اَلان دَسْت مَن اَسْت یَک دَفْعَه شَمَا اَیْن کِتَاب رَا دَر اَن اِتَاق مِی بِیْنِیْد، اِتْفَاق مِی اِفْتَد. خَب دَر اَیْن صُورَت شَمَا مِی گُویِیْد کَه بَلَه، یَک شَخْصِی کَه دَارای قَدْرَت اَسْت، اَز اَیْن دَر خَارْج کَرْدَه بَرْدَه دَاخِل اَن جَا اَیْن قَدْر سَرِیْع بُوْدَه کَه چَشْم نَتُوَانَسْتَه اَیْن رَا عَكْس بَرْدَارِی کَنْد وَ اَیْن سَرْعَتَش بَه اَندَازَه فَرَض کَنْیْد کَه سَرْعَت نُور، یَا کَمْتَر اَسْت، چَشْم کَه دِیْگَر سَرْعَت نُور رَا نَمِی تُوَانَد بِیْنِیْد دِیْگَر، یَک دَفْعَه شَمَا اَیْن کِتَاب رَا دَر اَنجَا دِیْدِیْد خَب اَیْن یَکِی.

مَن مِی گُویْم نَخِیر اَقَا، مَمْکَن اَسْت اَیْن طُور بُوْدَه، اَیْن شَخْص اَمْدَه دِیْوَار رَا بَاز کَرْدَه اَیْن کِتَاب رَا بَرْدَه دَر اَن جَا اَیْن هَم مِی شُود، اَز کَجَا مَعْلُوم اَسْت شَمَا گُفْتِیْد اَیْن رَا بَه اَیْن کِیْفِیْت طِی شُدَه؟ اَیْن دَلِیْل مِی خُوَاهَد، چُون اَحْتِمَال دِیْگَر بَرای تَحَقُّق اَیْن کِتَاب دَر اَن جَا هَم وَجُود دَارَد.

یَک رَا بَه دِیْگَر هَم مَمْکَن اَسْت، کَه شَخْص اَمْدَه اَصْلًا فَاصلَه مَکَانِی بَه اَیْن کِتَاب نَدَادَه، یَعْنِی حَرکَت کَمِی دَر اَیْن جَا اَنجَام نَگَرْفْتَه، بَلْکَه دَر اَیْن جَا بَه اَعْدَام وَ اِیْجَاد تَحَقُّق پِیْدَا کَرْدَه، اَیْن کِتَاب دَر اَیْن جَا مَعْدُوم شُدَه وَ بَعْد دَر اَنجَا دُوبَارَه خَلْق شُدَه!

دَر قَضِیَه تَحْت حَضْرَت بَلْقِیْس وَ حَضْرَت سَلِیْمَان قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ اَنَا اَتِيكَ بِه قَبْلَ اَنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفًا النمل، ۴۰، یَک دَفْعَه نَگَا کَرْد اَیْن جَاسْت، یَعْنِی اَن چِیْز رَا یَک دَفْعَه دَر اَن جَا اَز نَقْطَه نَظَر صُورَت مَادِی اَعْدَام مِی کَنْد، نَه اَیْنکَه فَنَاء، اَعْدَام، وَ بَعْد هَمَان حَقِیْقَت مِثَالِی اَو دَر اَیْن جَا تَحَقُّق مَلْکِی پِیْدَا مِی کَنْد وَ تَحَقُّق مَادِی پِیْدَا مِی کَنْد، یَعْنِی دَر اَیْن جَا مَسَافَتِی طِی نَشْدَه، چُون اَگَر

^۱ تفسیرالمیزان ج ۱، ص ۷۵.

مسافت طی شود باید این مسافت در این زمان طی شود، یک دستگاهی اگر قرار باشد بیاورید، الان یک دستگاهی اگر اختراع بشود، ببرند در بیت المقدس (حضرت سلیمان کجا بود؟ همان جاها بود دیگر) اگر ببرند آنجا، و بعد هم این دستگاه بتواند قضایای آن زمان را دوباره یک بازنگری کند و برگرداند، این دستگاه باید بتواند قضیه تخت بلقیس را به ما نشان بدهد، بالاخره این تخت بلقیس از یمن بلند شده، از کجا بوده؟ از صنعاء بلند شده آمده آنجا، آمده در این جا دیگر، این قضیه در فضا و در زمان اتفاق افتاده، منتهی در یک ثانیه، خیلی خب یک ثانیه، اصلاً ما می‌گوییم نیم ثانیه، یک دهم ثانیه، هر زمانی که شما بگویید، بالاخره در زمان اتفاق افتاد، این که می‌گویید در زمان اتفاق افتاد پس بنابراین این وجود خارجی دارد، وجود خارجی از بین نمی‌رود، الان باید این را بتواند نشان بدهد، باید بتواند الان این جریانی که رفته نشان بدهد، در حالی که اصلاً یک همچنین مسائلی نیست.

خب این به چه کیفیت بوده؟ توجه کردید؟ حالا ما کار نداریم این چه قسمی انجام شده، اشکال ما به مرحوم علامه این است شما یکی از احتمالات را در این جا مطرح کرده‌اید، احتمال این که این تبدیل انواع خارجی به صورت سریع توسط اراده صاحب عزیمت و اراده ولی در این جا انجام گرفته باشد، این یکی از احتمالات است.

احتمال دوم اصلاً چیز دیگر است، حالا غیر از این که در خود همین [احتمال ایشان] اشکال وارد می‌شود، اشکالی که به این قضیه وارد می‌شود این است که در این جا هم باز خرق قاعده علیت شده، قاعده علیت این است که بر حسب ظاهر این تبدیل به این بشود، این تبدیل بشود در فاصله معین و در زمان معین و مکان معین، این قاعده علیت است، حالا شما یک علت پیدا بکنید که خود همین سلسله انتظام را به هم بریزد، خب این همان خرق علیت است، چون علیت، علیت آن حقیقت خارجی‌ای است، چون نظام، نظام علت و معلول مگر نیست؟ نظام علت و معلول اقتضا می‌کند این حقیقت خارجی بر اساس انتظام مشخص، و براساس اداره و تدبیر معین سال و ماه و دوازده ماه و شمس و قمر و کواکب و افلاک و همین نظامی که الان هست، این تبدیل انواع انجام بشود و بعد به یک نقطه برسد، این قاعده نظام است.

حالا اگر یک اراده‌ای بیاید در همین نظام سرعت ببخشد، باز همین خرق قاعده علیت است باز تفاوتی نکرد، به صرف این که تبدیل انواع در خارج تحقق پیدا می‌کند، شما نمی‌توانید توجیه کنید که قاعده علیت در این جا خرق نشده، چون علیتی که مورد نظر آقایان هست، علیتی است که براساس وجود نظام عالم آن علیت تحقق پیدا بکند، و شما از آن خارج شدید، قاعده علیت این است که کسی

که بخواهد برود روی آب برود پایین، وزن مخصوص انسان از آب بیشتر است لذا می‌رود پایین، حالا اگر یک کسی آمد خودش را روی آب ننگه داشت و روی آب راه رفت خب این خرق قاعده علیت است، ممکن است بگوید نه در این جا یا آب سفت شده، که آب که سفت نمی‌شود آب شل است دیگر نگاه بکنید، همین که یک شخصی روی آب راه می‌رفت شما از کف پایش یک مشت آب برداری می‌بینی با آب فرق نمی‌کند، این یخ نیست، سنگ نشده، آب، آب است. یا وزن مخصوص خودش را در این جا به اندازه وزن مخصوص آب قرار داده و در هر دو خرق قاعده علیت است، هیچ فرقی نمی‌کند، یا این که اصلاً مطلب یک چیز دیگر است که آن خیلی بدتر است.

اما از نقطه نظر همین ظاهر هر تغییر و تبدلی که پیدا بشود در همین قاعده و نظام منتظم این عالم آن خرق قاعده علیت است فرقی نمی‌کند، اشکال برطرف نمی‌شود، با این توجیه شما که در این جا انواع در خارج به صورت سریع انجام شدند، اشکال اول این است که از کجا شما یک همچین حرفی ادعا می‌کنید خب این نیاز به دلیل دارد، خود شما این کار را کردید، یکی می‌گوید بله، من که این مطلب را می‌گویم خودم امتحان کردم و خودم این کار را کردم و الان دارم می‌گویم، می‌گویم بسیار خوب وقتی شما کردید خب بسیار خب شاید او این کار را نکرده. شاید یکی دیگر که از شما قوی‌تر است، از شما اراده‌اش قوی‌تر است این کار را کرده باشد.

ما در مورد طی الارض مگر نداریم، یکی طی الارض می‌کند از این جا تا طهران یک ربع، یکی طی الارض می‌کند پنج دقیقه، یکی هم طی الارض می‌کند یک دقیقه و یکی هم یک ثانیه که این‌ها همه شدت و ضعف دارد، برحسب در اختیار گرفتن قوانین طبیعی و غلبه بر آن قوانین طبیعی این مراحل مختلفی دارد و آن حالی که شخص در خودش ایجاد می‌کند فرق می‌کند، که چه نوعی از این کیفیت‌ها را به اصطلاح داشته باشد، این هم همین طور است.

شما آیا از حضرت نوح چنین مطلبی را سراغ دارید؟ خب ائمه هم از این کارها گاهی می‌کردند، یا به طور کلی راجع به حضرت عیسی **إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا الْمَائِدَةِ**، ۱۱۰، از کجا یک همچین مسئله‌ای سراغ دارید؟ این یک مطلب.

مطلب دوم این که قاعده علیت به غیر از این هم پاسخ داده می‌شود که خرق نمی‌شود، قاعده علیت این است که یک چیزی بدون علت در خارج انجام بگیرد، خب این که در این جا [بدلیل علت] انجام می‌گیرد، وقتی که یک ولی می‌آید مثل حضرت موسی و این چوب را تبدیل به حیه می‌کند، خب علیت در این جا انجام گرفته و او دارد این کار را انجام می‌دهد، نیاز ندارد به اینکه ما یک راه طولانی را

برویم، بگوییم که در این جا تبدیل انواع شده شده شده تا رسیده به حیهٔ تَسْعَى. بلکه از همان اوّل او اراده می‌کند و این تبدیل به حیه می‌شود خب این هم علت است دیگر پس چه است؟ این هم همین علت است.

آنچه که در این جا باید به فکر آن بود، و نسبت به خَرَق و عدم خَرَق آن فکر کرد این است که آیا نزول این حقیقت متشخص و متعین خارجی که حیهٔ تَسْعَى است، آیا این در سلسله مرتبه وجودیه از آن حقیقت ذات وقتی که می‌خواهد این وجود نشأت بگیرد و تبدیل به حیهٔ تَسْعَى بشود، سلسله مراتب ربوبی را طی کرده یا طی نکرده؟، خب می‌گوییم طی کرده، چرا طی نکند؟ دلیلش این است، اگر یک فردی فرض بکنید که این قضیه را قبلاً ببیند، در خواب ببیند یا در مکاشفه ببیند و امثال ذلک ببیند، این دلالت بر چه می‌کند؟ دلالت بر این می‌کند که این مسئله در عالم مثال و ملکوت و برو تا بالا صورت خارجی پیدا کرده دیگر، خیلی مسئله ساده است، خیلی مسئله ساده و قابل حل است، پس معلوم می‌شود این کاری که حضرت موسی کرده که تازه این از یک چوب است، حالا من چیز دیگری را می‌خواهم بگویم، این کاری که حضرت موسی علیه السلام انجام داده این یک تاثیری در ملکوت آورده ایجاد کرده، بعد در مثال ایجاد کرده، بعد در عالم ملک که ما داریم مشاهده می‌کنیم حیهٔ تَسْعَى، آن‌ها را که ما نمی‌بینیم، در حالی که آن، این عوالم را و این تنوع انواع را - حالا اگر اسمش را تنوع انواع بگذاریم براساس مراتب وجود - تنوع مراتب وجود را در عوالم سبعة که عوالم ربوبی است صورت خارجی داده، خب آن خَرَق قاعده علیت نشد، عین قاعده علیت است.

یعنی به یک اراده مرید این عصا تبدیل به حیه می‌شود بدون این که نیاز بشود این عصا گیاهی در جنگل بشود و یکی بخوردش و یکی آن را بزاید و ... سیصد سال هم بگذرد تا یک حیه تَسْعَى ایجاد شود! به یک طرفه العینی، به کمتر از یک ثانیه‌ای، یک حقیقت خارجی که همان عصا است تبدیل می‌شود به یک حقیقت خارجی دیگر، با سیر تمام سلسله عوالم ربوبی در خارج، آن هم که دیگر لازمان است، پس بنابراین فقط آنچه که وجود خارجی دارد آن در زمان است، آن یک لحظه است، آن‌ها که دیگر در زمان نیست.

پس بنابراین اراده ولی تصرف در عالم ملکوت است، در ملکوت تصرف می‌کند و بعد صورت خارجی ملکوتی اش همین چیزی خواهد شد که شما الان مشاهده می‌کنید، این در لحظه تصرف می‌کند، یعنی چوب را که در ملکوت به این کیفیت هست این صورت مثالی آن را از خود ملکوت تغییر می‌دهد. چون باز در آن جا طفره که محال است، نمی‌توانیم ما بین مثال و ملکوت فاصله بیندازیم، این

صورت خشبیه که الان در این جا وجود دارد و آن مورد مرئی و منظر همه هست، این صورت خشبیت که متصل است به آن اسماء کلیه در سلسله مراتب ربوبی، این صورت خشبیه را در همین سلسله تبدیل می کند به صورت حیوانیت و یک حیه که در خارج ظهور پیدا می کند.

پس تا الان این صورت، صورت خشبیه بود، و شما در آن عوالم خشب می دیدید و در این جا هم خشب می بینید. از این به بعد این صورت صورت حیوانیه است، و در آن عوالم صورت حیوان دیده می شود و شما هم در این جا حیوان می بینید.

تلمیذ: یعنی میشود گفت مرحوم علامه طباطبایی علیت برایشان مجهول بوده و علیت را در عرض قرار داده اند؟

استاد: حالا ما جسارت نمی کنیم، علیت در نزد ایشان علیت عرضی است و در نظر ما طولیه، بله بالاخره این هم یک نظریه است حالا و الله العالم، بهتر است بینیم این جا چه خبر است، این چیزی است که به نظر ما می رسد.

تلمیذ: جواب مرحوم علامه برای اسکات خصم نبوده و نخواسته اند علیت طولیه را مطرح بکنند؟

استاد: نمی دانم دیگر، هر طوری که قابل تأویل هست، من در جای دیگر ندیدم به این کیفیت ایشان بیان کنند، اگر کرده اند شاید به این نحوه بشود تأویل کرد، اگر بوده، نمی دانم، من اطلاع ندارم. تلمیذ: لازم نیست در اینجا ولی الهی قوانین عالم ماده را هم رعایت بکنند؟ چون طبق فرمایشی که فرمودید می سازد به این که قوانین عالم طبیعت را هم رعایت بکنند، بدون این که آنها را به هم بزنند.

استاد: به هم بزنند چه اشکال دارد؟

تلمیذ: از آن طرف اقتضای اولیاء الهی این است که این قوانین همه عوالم را رعایت کنند؟ استاد: کی گفته؟ نه به هم نزده، همان طوری که این عوالم خلق شده همان طور هم ولی الهی به همان کیفیت انجام می دهد، به هم نمی زند. ببینید به هم زدن معنایش این است که یک مسئله ای خارج از اراده و رضا و اقتضای پروردگار و مشیت او در این جا تحقق پیدا بکند، آن هم که این نیست، مسئله این نیست، نظام سر جاییش است، هزار جور مسئله دارد.

برای تحقق یک شیء لازم نیست که آن یک صورت داشته باشد، شما سرتان درد می گیرد هم می توانید استامینوفن بخورید خوب شوید، هم می توانید آسپرین و امثال ذلک بخورید، هم می توانید

جوشانده و چیزهای قدیمی - که خدا نصیب کسی نکند - بخورید، همه جور هست، هم می‌توانید که بروید در منزل وقتی خدا نیاورد آن روزی که دعویاتان بشود با کفگیر و ملاغہ چنان بر فرقان بکوبند، که چرا دیر آمدی؟ چرا زود آمدی؟ چرا با خودت ماست و نمی‌دانم چه نیاوردی، که دیگر سردرد را فراموش کنید.

همه جور راه هست، برای فراموش کردن سردرد این هم هست، یک راه دیگر هم وجود دارد که یک کسی می‌آید دست می‌گذارد روی سر شما یک حمد می‌خواند و سردردتان خوب می‌شود، دیگر خرق عالم نشده، خرق نظام نشده، آن یک طور، این یک طور، آن یک طور.

می‌گویند ناصر الدین شاه رفته بوده جایی و کک آمده افتاده بوده به شلوارش و خلاصه پدرش را درآورده و نگذاشته بخوابد و خلاصه همه چیز تعطیل شده بود، خلاصه یکی دو روز می‌گذرد، شکایت می‌کند که آقا این شهرستانک شما کک دارد، و این کک خلاصه زندگی را بر ما تلخ کرده و عیش ما را مُنْقَص کرده. پیرمردی آوردند و گفت که یک پودر سفیدی به شما می‌دهم هر وقت این کک را دیدید این پودر را بگیرید بریزید در چشمش تا کور می‌شود. گفت خب اگر ببینیم او را می‌کشیم، پیرمرد گفت آن هم می‌شود! این هم می‌شود!

این‌ها همه نظام، نظام عالم است.

این را من می‌خواستم مطرح کنم که ما بعضی از افعال اولیا را می‌بینیم که يك جنبه مادی دارند، مثلاً فرض کنید که مرده را زنده می‌کنند، خب مرده يك جنبه مادی دارد، يك مرده‌ای است فرض کنید که حالا استخوان شده است یا فرض کنید که تراب است، یا فرض کنید که بدنش [هنوز سالم] است یا يك حیوانی است که زنده می‌کنند، این‌ها در داستان حضرت عیسی هم که در قرآن هست این جنبه مادی را دارد... **إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي الْمَائِدَةِ، ۱۱۰ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي يَعْنِي يَك سَابِقَهُ زَمَانِي** برای این مسئله هست، **وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ.**

ولی بعضی اصلاً وجود خارجی ندارد، موتی وجود ندارد، پرنده و طیری وجود ندارد **وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي الْمَائِدَةِ، ۱۱۰**، و این همه‌اش باذنی هست در این جا، خب در این جا باز این یک جنبه مادی دارد، آن نفخ، جنبه مادی ندارد آن نفخ، نفخه ربوبی است و آن نفخه، نفخه تجردی است، ولی طینش که ماده است، آن طین از روی زمین برمی‌دارد و خاک قاطی می‌کند و گل بازی و ... - در طفولیت خانه درست می‌کردیم با گل، آخر هم یک لگد

می‌زدیم و خانه را خراب می‌کردیم - مثل این موم‌های مجسمه‌سازی. حضرت عیسی خاک را برمی‌داشت تبدیل به گل می‌کرد **فَنَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي**، این هم جنبه مادی دارد. اما سؤال من این است، امام رضا علیه السلام یا در آن واقعه که موسی بن جعفر - برای هر دو هست، هم راجع به موسی بن جعفر و هم راجع به امام رضا - آن صورت را تبدیل به شیر کردند، این که دیگر جنبه مادی ندارد، این ماده از کجا آمد؟ درباره این فکر کرده‌اید؟ از کجای این کره خاکی این ماده آمد؟ حضرت از آن حیاط پشتی یک تکه خاک برداشتند بدون این که ما ببینیم؟ از کجای عالم است؟ اگر به حضرت بگوییم از کجا این کار را کردید؟ آیا خاکی از جایی برداشتید و تبدیل به یک نره شیر سیصد کیلویی که فردا یک حمله کرد طرف رفت پی کارش می‌خواست برود سراغ مأمون، حضرت فرمودند بشین بابا همین یکی بس است، غذای امروزت بود. حالا بعد ببینیم این چه کار می‌کند.^۱ این سیصد کیلو وزن از کجا آمد؟ این اشکال که شما کردید الان روشن می‌شود.

تلمیذ: این ماده کجا رفت که شیر خورد؟

استاد: شما رفتید سراغ بعد، هنوز اولش است و آن هم یک مسئله دیگر است.

علی کل حال، خوب حالا این سیصد کیلو بالاخره سیصد کیلو وزن است دیگر روی هوا که نیست، یا حضرت موسی، خوب این چوبی که هست، یک چوب اینقدری است دیگر خوب وزنش چقدر است؟ نیم کیلو، حالا فووش یک کیلو، خیلی چوب گردن کلفتی باشد که از عهده گرگ هم بریاید، حیه تسعی که حضرت موسی گذاشت و دررفت، آن کسی [حضرت موسی] که یک مشت زد و خواباندش روی زمین [و طرف را کشت]، این مار چه بوده که این موسی دررفته! این اصلاً باید یک حیه صد کیلویی بوده که خلاصه همه را ترسانیده باشد.

این وزن از کجا آمد؟ حضرت موسی از کجا خاک برداشت؟ بالاخره ماده دیگر، بالاخره یک خاکی از این جا بردارد، سنگی بردارد، هر چه، آب، سنگ، خاک، درخت، برگ، سبزه، در حالتی که کاری نکرد همین جا ایستاده، حی و حاضر، هیچ کار هم نکرده، یک دفعه عصا را، این جوری می‌اندازد و می‌شود حیه تسعی، این عصایی که یک کیلو وزنش بود می‌شود صد و پنجاه کیلو که همه را می‌بلعد و کارهای سحره را باطل می‌کند.

یا آن جریان امام رضا علیه السلام که ترتیب آن مرتیکه را داد، خوب این یک شیر سیصد

^۱ معادشناسی ج ۱، ص ۲۲۸.

کیلویی این وسط، حضرت اشاره به عکس پرده می‌کنند، عکس که ماده نیست، عکس یک عکس است پرده سر جایش است، پرده تبدیل به شیر نشد، عکسی که در آن جا بود، عکس که مجرد است، عکس که ماده نیست، حالا شما رنگش را هم بخواهید بگویید رنگش یک گرم هم نمی‌شود، این سیصد کیلو از کجا آمد؟ از کجا آمد؟ این چیست؟ آن اراده ولی است، آن اراده ولی که وقتی آن نوعیه حقیقت اسدیت را، حقیقت اسودیت را وقتی می‌آورد پایین، و نزول می‌دهد و می‌آورد در ملکوت و می‌برد در مثال و یک چرخ می‌زند می‌آورد در این جا، آن حقیقت می‌آید ماده ایجاد می‌کند، حالا ربط بین عالم حادث و قدیم را فهمیدید؟ تمام ربط حادث و قدیم همین است.

وقتی که آن اراده ولی، آن مجرد می‌خواهد بیاید یک اسد، یک شیر ایجاد کند، یک حی تسعی ایجاد کند، یک طیر ایجاد کند، یک بشر ایجاد کند، یک بشر حتی ایجاد بکند، که در قضیه حضرت مریم و حضرت عیسی قضیه این طوری بود دیگر، حضرت مریم که شوهر نکرده بود، ازدواج نکرده بود، در حالتی که حضرت عیسی به عنوان یک انسان و به عنوان یک بشر خلق می‌شود، از کجا آمد؟ این از کجا؟ از کجا این قضیه، آره امروزی‌ها آمدند یک چیزهایی می‌گویند که خود زن هم می‌تواند بچه بزاید و این حرف‌ها حالا آن چیزها یک چیزهای دیگر دارد، می‌گویند آن هم یک احتمال است، آن هم یک قضیه است، بالاخره هر چه بوده قضیه غیرعادی بوده، مسئله غیرعادی بوده.

حالا این از کجا؟ این همان است، یعنی ما در ماده‌ای که در خارج است فقط دنبال سلسله عرضیه داریم می‌گردیم، این قبلش چه بوده؟ آن قبلش چه بوده؟ قبلش این بوده، قبلش گاز بوده، قبلش نور بوده، قبلش نمی‌دانم چه بوده، فقط همین طور هی داریم می‌رویم آن طرف. خیلی خب آن چه بوده، بالاخره به یک جایی باید برسیم که ماده تبدیل به غیر ماده بشود دیگر، حالا هر چه هست برویم عقب، خب چرا برویم عقب همین جا ایستادیم سر جایمان، بدون این که برویم عقب عقب عقب که کسی که هست، اراده خدا، اراده ولی، اراده رسول، اراده عقل اوّل، اراده عقل فعال، آن صادر اوّل، هر چه اسمش را بخواهید بگذارید، خود او می‌آید و این سلسله مراتب در وجود خارجی را تحقق می‌دهد.

پس بنابراین در این جا قاعده علیت خرق نشده، قاعده علیت سر جایش است، این عالم چطور خلق شد؟ همان کار را دارد ولی انجام می‌دهد، به یک اراده، به یک اراده کل نظام عالم تحقق پیدا کرد حالا در این تحقق خودش شروع می‌کند به چرخیدن و گردش کردن و انواع تبدل پیدا می‌کند و این عناصر کذایی مندلیف که نمی‌دانم صد و بیست و خرده‌ای عنصر هستند همین طوری تولید

می‌شوند و با هم دیگر ختم می‌شوند و مزج می‌شوند، ولی همه این‌ها به دفعه الواحده است، به یک اراده، به یک اراده این سلسله همه انجام می‌شود یعنی به یک ثانیه. خب همین کار را امام رضا کرد، امام رضا به یک ثانیه آن جنبه ملکوتی اسودیت و مجرد را تبدیل به یک اسد خارجی می‌کند و به این کارهایی که انجام می‌دهد، هیچ مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتد.

حالا مسئله‌ای که در این جا پیش می‌آید، این مرتیکه هشتاد کیلویی که در شکم شیر رفت این چه شد؟ حالا حضرت که این شیر را چسباند دوباره به آن پرده، آن شد پرده، پس شیر کو؟ یارو کو؟ این جنبه ملکیت را حضرت تبدیل به جنبه مثالی کرد و در عالم مثال نگاهش داشت، خب مرد که قیامت و حشر و نشر و فلان دارد دیگر، لذا اصلاً این مرد را بروید پیدا بکنید، بالاخره نکیر و منکر و قبر و حساب و کتاب دارد یا ندارد؟ خب کو؟ کجا دفنش کرد حضرت؟ در کدام جزیره؟ کدام قاره؟ توی کدام دریا؟ هیچ، دفن نکرده، کاری نکرده، خب رفت پرده شد، شیر و یارو روی هم رفته اگر آن شیر تبدیل به صدکیلو شد حالا سیصد و هشتاد کیلو شد! چون همین که به پرده هست دوباره، همین شد، آن وزن و ماده چه شد؟ آن رفت در مثال، الان در مثال، هم آن شیر وجود دارد و هم آن مرد وجود دارد، هم حساب و کتاب و نکیر و منکرش بوده، هم مسائل حشر و نشر و قیامت و همه چیزش به حال خودش باقی می‌ماند، این تبدیل ماده به این کیفیت هست.

تلمیذ: این خلع و لوسی که حکما می‌گویند و بر اساس آن ماده را اثبات می‌کنند و می‌گویند که ماده یک صورتی دارد، که این را خلع می‌کند و صورت دیگری را می‌گیرد و از این راه ماده را اثبات می‌کنند، طبق عادتی که فرمودید این یک عادت عرفی بوده که ظاهر شده برایشان، که ماده این‌طور بوجود می‌آید.

استاد: بله، واقعیتش هم دقیق‌تر از این نیست.

تلمیذ: طبق فرمایش مرحوم علامه که بحث اعجاز را این‌طور تفسیر کرده‌اند چون حرکت جوهری را یک اصل ثابت می‌دانستند.

استاد: بله دیگر با حرکت جوهری هم ارتباط پیدا می‌کند دیگر، اصلاً ما که حرکت جوهری را به یک نحو دیگری قبول داریم، نه این‌که قبول نداریم بلکه با یک توجیه، ما ظهورهای متفاوت، استمرار ظهورهای متفاوت را به نظر می‌رسد، و حرکت جوهری به این کیفیت را نه، قبول نداریم.

تلمیذ: طبق استدلالی که فرمودید دیگر ماده‌ای نداریم.

استاد: بله، به همین جاها هم می‌رسیم، ماده‌ای اصلاً نداریم، هر چه هست نر است! (مزاح)

مگر خدا اوّل حضرت آدم را خلق نکرد؟ از حضرت آدم، حوا را درست کرد، نه این که از اوّل دو تا درست کند. اصلش برمی گردد به یکی دیگر.

استاد: علاوه بر آن مسئله دیگر که در میان است این است، که این شبهه برای بنده پیدا شده، خدا وقتی که آدم را خلق کرد به ملائکه گفت سجده کنید نه وقتی که حوا را خلق کرد، در این جا حضرت حوا کجای قضیه است، یعنی جایگاهش کجاست؟ پس ملائکه بر حوا سجده نکردند؟
تلمیذ: ضلع چپ حضرت آدم است.

استاد: یعنی حضرت آدم این قدر گنده بوده که حضرت حوا ضلع چپش بود؟ نه، یک قدری قضیه برای بنده مشکل است! تازه این شبهه مدتی است در ذهن ماست که در این آیه **وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ الْبَقْرَةَ**، ۳۴ ندارد اسجد و لآدم و حوا، خب در این جهت باید فکر کنیم شاید هم وقتی گفته سجده بکنید حوا داخل در آدم بوده دیگر، در واقع به هر دوی آن ها سجده شده.

تلمیذ: دارد که ... **خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا** ... النساء، ۱ و الأعراف،

۱۸۹ و الزمر، ۶

استاد: بله دیگر، من هم همین را می گویم. این مسئله ای است که خلاصه میزان و معیار و ملاک آدم بوده یا حوا بوده یا آدم و حوا بودند خلاصه این جای یک تحقیقی دارد.

تلمیذ: پس تمام آثاری که درباره ماده می بینیم باید بگوئیم این آثار صورت است؟

استاد: ببینید ماده به این کیفیت که می گوئیم ماده، خب ماده هست، ولی بحث بر سر برداشت ما از ماده است، که ماده چیست، نه این که ماده نیست، چون مناقشه که در تسمیه نیست. شما اسم این را ماده نمی گذارید چه می گذارید؟ خب یک چیز دیگر باید بگذارید، خب حالا اسم این را ماده از مد، چون دارای کشش هست، و این هم براساس فهم و محاوره و ارتباط است که جریان خارج است، ولی صحبت در این است که در یک دقت فلسفی، این افتراقی که قائل شده اند بین ماده و صورت، این را ما می خواهیم بگوئیم که این افتراق وجود ندارد، نه این که اصلش نیست، خب بالاخره هست، ماده هست، ولی آن جهتی که افتراق هست، این است که ما صورت نازله حقیقت مجرد اسمش را ماده می گذاریم، یعنی فهم ما از ماده باید تغییر کند، حالا اسم را برداریم یک چیز دیگر بگذاریم. تسمیه که ایراد ندارد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد